

نظریه‌های توسعه‌نیافتگی

مقدمه :

هرگز جامعه‌ای در حال سکون و کاملاً بدون تغییر نبوده‌است، معذالک برخی از دگرگونیها نسبت به تغییرات دیگر اهمیت بیشتری دارند. قرن بیستم ناظر بر مجموعه‌ای از دگرگونیهای مهم و اساسی است که در طی قرون ۱۶ تا ۱۹ بیشتر در اروپای غربی رخ داده‌است. زنجیره‌ای از حوادث در این دوره بوقوع پیوست که منجر به ظهور سرمایه‌داری معاصر گردید و سیمای جهان را اساساً دگرگون کرد. ماهیت این دگرگونیها، نوع زمان و چگونگی ایجاد آن در جامعه همه از مسائلی است که درباره آن میان متفکران و نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی اختلاف نظر وجود دارد، تلاش برای درک جوهره گذار (Transition) منجر به شکل‌گیری مجموعه‌هایی از دیدگاههای متفاوت در علوم اجتماعی شده‌است.

زمانی که علوم اجتماعی توجه خود را به‌مسأله توسعه و توسعه‌نیافتگی معطوف کرد بسیاری از محققان چنین فرض می‌کردند که کشورهای جهان سوم باید همان راه کشورهای اروپای غربی را طی کنند بنابراین چندان شگفت نیست که جامعه‌شناسی جدید به‌بازنگری مسائل مربوط به تکامل اجتماعی و مطالعه روندهای توسعه‌یافتگی که اولین بار توسط نویسندگانی نظیر اسپنسر، تیلور، مورگان، دورکیم، مارکس و وبر عنوان شده بود، پرداخت. از این رو نظریه‌هایی که در باب تبیین مرحله گذار از فئودالیسم

به سرمایه‌داری و یا تبدیل جامعه سنتی به جامعه امروزی در کشورهای اروپائی اشاعه پیدا کرده بود، به همت محققان با اصلاحات مختصری برای مطالعه کشورهای آفریقائی، آسیائی و آمریکای لاتین عرضه شد. پژوهشگران قرن نوزدهم، (علمای علوم اجتماعی) توسعه را در بیان تاریخ انسان بکار می‌بردند اینان معتقد بودند که جوامع انسانی از مراحل (پائین‌تر) به مراحل (بالا‌تر) دیگر در حرکت هستند. این حرکت، با چند قانون کلی و عمومی، در مسیری مستقیم است. هر جامعه یا از این مراحل گذشته و یا در حال گذشتن است و یا اینکه این مراحل یک نواخت را طی خواهند کرد. به بیان دیگر آنها در جستجوی کشف قوانین کلی برای چنین توسعه‌ای بودند. این دستاوردهای کلی و جهانی از تاریخ انسان، با خوش بینی همراه بوده است. حتی بعضی از این محققان «مرحله اول» تاریخ بشر را به کمال مطلوب رسانیده بودند و اکثراً اعتقاد داشتند که گذار از یک مرحله به مرحله دیگر موجب پیشرفت انسان در جهات مختلف خواهد شد.

از میان متفکران اجتماعی یاد شده، دورکیم، مارکس و وبر به گسیختگی و عدم پیوستگی و انفعال میان جامعه قدیم و جدید تأکید ورزیده و جامعه سرمایه‌داری جدید را از لحاظ کیفی نوع جدیدی از جامعه می‌دانند. این محققان علی‌رغم اختلاف در جهت گیری‌های نظری، هر سه بروقوع یک دگرگونی عظیم در جوامع اروپایی غربی که جامعه سنتی را به جامعه جدید تبدیل کرده، توافق دارند. این دوگانگی (dichotomy) توسط جامعه‌شناس آلمانی تونیس Tonnies تحت عنوان گذار از اجتماع (Gemeinschaft) به جامعه (GESELLSCHAFT) توصیف شده است. اندیشه گذار از جامعه سنتی به جامعه جدید، اساس نظریات و تحلیل‌های دانشمندان فوق‌الذکر است. تمام آنها به طریقی

1- B. Galeski, Conflict and change, As an Aspect of Development.

این مقاله در هشتمین کنگره جامعه‌شناسی روستائی اروپا (۱۹۷۳) عرضه گردید. مجموعه مقالات ارائه شده در این کنگره توسط اینجانب و دوتن از همکاران در کتاب مسائل جامعه‌شناسی روستائی، ترجمه و در سال ۱۳۵۲ منتشر شده است.

به مسئله گذار یعنی واژگونی واحدهای محلی با روابط محلی و ظهور ساخت‌های اجتماعی غیرشخصی و جهانی توجه کرده‌اند. تشخیص این دوگانگی و جستجو برای یافتن عواملی که در این دگرگونی مؤثر است بر اندیشه‌های جامعه‌شناسی جدید نیز حاکم است. متغیرهای الگوئی^۲ کالکوت پارسنز که به اعتقاد او می‌تواند برای مشخص کردن همه شکل‌های کنش‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد، مستقیماً از نظریه دوگانگی اجتماع، جامعه‌تونس گرفته شده است. در این چارچوب‌های نظری است که جامعه‌شناسان، بعد از جنگ جهانی دوم توجه خود را به مسأله توسعه نیافتگی در جهان سوم معطوف داشته‌اند. اکثر نویسندگان معاصر در یکی از این اردوگاه‌های نظری که گاهی حتی کاملاً با یکدیگر مغایر هستند قرار

۲- متغیرهای الگوئی Pattern Variables عبارت از دوشیوه متفاوت

جهت‌گیری ارزشی در نقشی است که از فرد انتظار می‌رود در هر نظامی ایفاء کند. عبارت دیگر الگوهای ارزشی متفاوت حاکم بر رفتار فرد در ارتباط با دیگران است. پارسنز، آنها را واقعیت‌هایی می‌داند که جنبه عمومی و جهانی دارند، متغیرهای الگوئی تأثیر ویژگی‌های ساختی هر نظام را بر رفتار فرد نشان می‌دهد و به این ترتیب متغیرهای الگوئی تعیین‌کننده‌های مستقیم رفتار اجتماعی هستند و بازتابی از ویژگی‌های ساختی جامعه در روابط نقش فرد در جامعه است. پارسنز ۴ گروه دوتائی از این متغیرهای الگوئی را که از همه بیشتر متداول است به این شرح نام می‌برد. الف عام‌گرایی Universalism در مقابل خاص‌گرایی Particularism ب، نقش کسار ساز Instrumentalism در مقابل نقش Expressiveness ج، نقش اختصاصی specificity در مقابل نقش آمیخته diffuseness د، نقش اکتسابی Achievement در مقابل نقش انتسابی Ascription.

این متغیرهای الگوئی که بایکدیگر متباین هستند در ترکیبات مختلف بیانگر ماهیت روابط میان نقش‌ها در هر جامعه‌اند و در نتیجه ساخت هر جامعه‌ای را مشخص می‌کنند. برگرفته از کتاب:

Leonard Broon Philip Selznick.

"Sociology" New York, 1977. p.37.

دارند. دسته‌ای از نظریه‌نوسازی تکامل‌گرایان جدید حمایت می‌کنند و گروهی از سمت‌گیرهای مارکسیستی طرفداری می‌کنند. در این مقاله سعی بر آن است که پس از ارائه تعاریفی پیرامون توسعه و توسعه‌نیافتگی، دیدگاه‌های نظری متداول در باب توسعه و توسعه‌نیافتگی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱- توسعه و توسعه‌نیافتگی (تعاریف):

یکی از دشواری‌هایی که در بررسی آثار مربوط به توسعه و توسعه‌نیافتگی وجود دارد، مشخص کردن مفهوم «توسعه» (Development) و رشد (Growth) است. اولین نکته درباره توسعه این است که این مفهوم دارای بار ارزشی است و تقریباً مترادف با کلمه بهبود (Improvement) به کار می‌رود. در این زمینه برنشتاین (Bernstein) می‌گوید جنبش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به همراه دارد که کمتر افرادی با آن مخالفت دارند. اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر، مرض که از شایعترین و قابل توجه‌ترین دردهای بشری است، از زمره اهداف توسعه به‌شمار می‌رود.^۳

در این زمینه بروگفیلد (Brogfield) می‌گوید «فرایند عامی که در این زمینه وجود دارد این است که توسعه را بر حسب پیشرفت به‌سوی اهداف رفاهی نظیر تقلیل فقر و بیکاری و کاهش نابرابری تعریف کنیم».^۴

یکی از محققان هندی به نام میسرا (Misra) در باب مفهوم توسعه می‌گوید: توسعه دستاورد بشر و پدیده‌ای است که دارای ابعاد مختلف است. توسعه دستاورد انسان محسوب می‌شود، در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است. هدف از توسعه، ایجاد زندگی پرثمری است که توسط فرهنگ تعریف می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت «توسعه دستیابی فزاینده

3- David Lehman, (ed) *Development Theory, four critical studies* London, 1979. PP. 9-32.

4- Norman Long *An Introduction to the sociology of rural development*. London, Tavistock publication 1977. P. 10.

انسان به ارزشهای فرهنگی خود است»^۵.

دادلی سیرز (Dudly seers) رئیس مؤسسه مطالعات توسعه‌ای در دانشگاه ساسکس توسعه را جریانی چندبعدی می‌داند که تجدیدسازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی - اجتماعی را به‌مراه دارد. به عقیده وی توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دیگر گونی‌های اساسی در ساختارهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه‌نظرهای عمومی مردم است. توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز دربرمی‌گیرد.^۶

به اعتقاد ما توسعه به معنی کاهش فقر، بیکاری، نابرابری، صنعتی‌شدن بیشتر، ارتباطات بهتر، ایجاد نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی جاری می‌تواند باشد. بدین ترتیب تا کیداصلی بر نامه‌های توسعه باید بر زمینه‌های زیر استوار باشد:

الف - توسعه معنوی یا دیگر گونی در نظام ارزشی حاکم، بویژه ارزشهای اخلاقی که می‌تواند زمینه‌ساز اهداف مادی قرار گیرد.

ب - مالکیت دولت بر بخش‌های عمده تولیدی و تولیدات آن.

ج - تغییر الگوی مصرف از طریق اقتصادی کردن مبادلات خارجی (شامل واردات غلات، مواد نفتی و غیره).

د - بالابردن توان کشور در مذاکرات با شرکتهای بین‌المللی.

ه - استقلال فرهنگی یعنی کاهش وابستگی‌های فرهنگی به قدرت‌های بزرگ. این امر نه تنها تأثیر اقتصادی مستقیمی دارد، بلکه سبب تقویت رهبری سیاسی نیز می‌گردد، هر چند که نوع اهداف فرهنگی به کشورهای

۵- میسرا، برداشتی نو از توسعه، گزیده اقتصادی، اجتماعی، شماره ۴۶

انتشارات سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۴ ص ۶.

۶- برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به:

Dudly seers, "The meaning of development," In *Development Theory* ed. By David Lehmon, frank cass, 1977. PP. 2.29.

ذیربط بستگی پیدا می‌کند.^۷

یکی دیگر از مفاهیمی که در نوشته‌های مربوط به توسعه و توسعه نیافتگی باید بدان پرداخت، اصطلاح بی توسعه «Undeveloped» است. منظور از کشور بی توسعه، کشوری است که هنوز در مرحله توسعه سرمایه‌داری که نهایتاً به ایجاد نظامهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته می‌انجامد، قرار نگرفته است، این مفهوم را در مقابل کشور توسعه نیافته «underdeveloped» به کار می‌برند که منظور از آن کشوری است که از منابع و شرایط اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در راه توسعه محروم مانده است. کشور توسعه نیافته در واقع کشوری است که بواسطه غارت استعماری و بقول فرانک (Frank) «مشارکت در نظام واحد جهانی سرمایه‌داری (ابتدا سوداگرانه و سپس صنعتی)»^۸. از توسعه محروم شده است، و به‌طور هم‌زمان در توسعه سرمایه‌داری و توسعه نیافتگی خود بعنوان یک فرایند واحد یا نتایج متقابل سهم داشته است.^۹

تودارو (Todaro) در باب ویژگیهای توسعه نیافتگی می‌گوید: این کشورها (ممالک توسعه نیافته) با مسائلی نظیر فقر مزمن و زیاد، بالابودن میزان بیکاری و کم کاری، شکاف عمیق و فزاینده در توزیع درآمد، پائین بودن میزان بهره‌وری کشاورزی، عدم تعادل روبه افزایش میان بخشهای شهری و روستائی در زمینه فرصتهای اقتصادی، سیستم آموزشی و بهداشتی نامناسب و قدیمی و بالاخره وابستگی روبه رشد به تکنولوژی‌های اغلب نامناسب و نظام ارزشی کشورهای بیگانه دست به‌گریبانند.^{۱۰}

۷- مصطفی ازکیا، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستائی در ایران. اطلاعات ۱۳۶۴، ص ۸.

8- A. G. Frank. "The Development of underdevelopment". In dependence and underdevelopment. New York. Anchor Books. P.6.

9- I bid P. 7.

۱۰- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه - غلامعلی فرجادی

انتشارات سازمان برنامه جلد اول، سال ۱۳۶۴ ص ۱۹.

در همین زمینه گالسکی (Galeski) معتقد است «کشورهای توسعه نیافته به آن دسته از کشورها اطلاق می شود که دارای ویژگی هائی از قبیل تسلط مناطق و جمعیت روستائی، صنعتی شدن به میزان کم، عدم اشتغال به میزان زیاد در مناطق شهری، بیکاری پنهان و فقر در مناطق روستائی (به جهت وجود نیروی انسانی ارزان) پائین بودن سطح تعلیم و تربیت مخصوصاً دانشهای تکنیکی هستند. این کشورها اصولاً استعمارزده و فاقد روشنفکران ملی هستند. شخصیت این کشورها با نسبت قلیلی از طبقه متوسط شهرنشینی که پاره ای از آنها منشأ خارجی دارند و غالباً با برخورد های تند گروهی، بین مالکان یا اشراف زمیندار از یک سو و روستائیان از سوی دیگر پا گرفته است»^{۱۱}.

بطور کلی اصطلاح توسعه نیافته (در حال توسعه) که امروزه زیاد در اطراف آن بحث می شود به این معنی به کار رفته است که این کشورها بر حسب شاخص های معین مانند درآمد سرانه، سطح تعلیم و تربیت، درصد جمعیت روستائی و پائین بودن سطح زندگی، وابستگی، ... نسبت به کشورهای اروپائی و آمریکائی در سطح پائین تری قرار دارند.

۲- دیدگاههای نظری مربوط به توسعه و توسعه نیافتگی :

بطور کلی نظر گاههای جامعه شناسان توسعه را می توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته ای از نظر نوسازی (Modernisation) یا تکامل گرایان جدید حمایت می کنند. و گروهی هوادار سوگیری های مارکسیستی هستند. در اینجا آراء و نظریات نویسندگان معاصر را با توجه به دیدگاههای نظری آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

۱-۲- دیدگاه نوسازی :

مبنای تفکری صاحب نظران نوسازی از مکتب تکاملی توسعه که یکی

۱۱- مصطفی ازکیا، محمد مهاجر ایروانی، علی اکبر نیک خلق، مسائل جامعه-

شناسی روستائی و کشاورزی در جامعه اروپای سال دوهزار (مجموعه مقالات) ایران

از رایجترین دیدگاه‌ها در علوم اجتماعی در طی قرن نوزده و اوایل قرن بیستم می‌باشد، اخذ شده است.

نظریه تکامل اجتماعی بر اساس درك خاصی از کلمه توسعه قرار دارد. چنانچه هر بس (Haris) اشاره می‌کند: «بعضی پیرامون توسعه عموماً شامل این ایده اساسی است که در آن، جامعه به مثابه سیستم زنده‌ای فرض شده که در طول زمان به سوی پیچیدگی و سازمان‌یافتگی در حرکت است و بتدریج سلسله مراتب آن افزایش می‌یابد و بالاخره به حالتی می‌رسد که دیگر سازمان آن تغییر پیدا نمی‌کند و به عبارت دیگر سازمان ثابت می‌یابد»^{۱۲}.

نقطه شروع تمام نظریه‌های تکامل اجتماعی، کوشش برای کشف يك جریان کلی برای توسعه تمام اجتماعات انسانی است. این امر معمولاً با مطرح کردن رشتندای از مراحل توسعه همراه شده است مفهوم مراحل توسعه، یکی از آن مفاهیم جذاب برای بسیاری از نظریه پردازان بوده است که تا به امروز جذبه خود را حفظ کرده است.

ویژگیهای مشترك این نظریه‌ها عبارتند از:

- ۱- این نظریه‌ها بیشتر تحت تأثیر کشفیات بیولوژیکی زمان خود قرار گرفته‌اند. همه متفکران این مکتب، گذار جوامع انسانی از مراحل پیری و متعدد را پذیرفته و چنین تصور کرده‌اند که هر مرحله منحصر به فرد است نسبت به مرحله قبلی کیفیتی بالاتر دارد و یا حداقل از پیچیدگی بیشتری برخوردار است و لازمه‌ی مرحله‌ای است که بعد از آن فرا می‌رسد^{۱۳}.
- ۲- طبق این نظریه‌ها، حرکت تکاملی يك طرفه است. یعنی وقتی که جامعه‌ای از مرحله‌ای گذشت و وارد مرحله‌ای پیچیده‌تر و از لحاظ کیفی بالاتر گردید، هرگز به حالت اولیه خود باز نخواهد گشت^{۱۴}.
- ۳- هیچ‌يك از نظریه‌های فوق از چگونگی ایجاد دگرگونی و یا توسعه

12- M. Alidost. *Religion and Development in the Third world*, 1982. P. 1.12.

13- Ibid. P.8.

14- Ibid. P. 9.

جوامع بحث نمی کنند و تنها سعی بر آن دارند که توصیفی از چگونگی جوامع در طی زمان به دست دهند. گرچه این حرکت خودجوش و اجتناب ناپذیر است و در آن فرایندی خودبخودی از تکامل تدریجی و حرکت بسوی مراحل بالاتری از پیچیدگی و سازمان یافتگی دیده می شود.

۴- عنصر زمان در این نظریه ها با روزها، ماهها، سالها و حتی دهه ها اندازه گیری نمی شود. بالاخره مطابق تمام این نظریه ها جوامع بشری پایان خوشی از نظر بی طبقه بودن، برقراری مساوات و... خواهند داشت، به طور خلاصه آگاهی بر این نظریه ها نه تنها به فرد امکان تغییر تاریخ جامعه را نمی دهد بلکه از آنجا که عنصر جبرگرائی و اجتناب ناپذیری نقش مهمی در تمام این نظریه ها بازی می کند، فرد دچار ناامیدی می شود، به ویژه زمانی که در موقعیتی قرار می گیرد که دگرگونی در جهت معینی مورد انتظار است. در این نظریه ها اهمیت اراده انسانی برای ایجاد دگرگونی در حداقل قرار دارد.

بعلاوه نظریه تکاملی اشکالات دیگری نیز دارد، مهمترین آن مساله توالی مراحل گذار جوامع می باشد که این امر با مشکلات متعددی مواجه است. یکی از آنها این واقعیت است که تماس بین دو فرهنگ (از طریق اشاعه) ممکن است تحول مبنی بر مراحل را برای یکی از این دو جامعه و یا هر دوی آن تغییر بدهد. معذالک علی رغم مسائل آشکاری که درباره این نظریه ها وجود دارد دیدگاههای دیگری تحت عنوان نظریه های نوسازی و مراحل رشد از آن انشعاب کرده اند^{۱۵}.

نظریه پردازان نوسازی بر طبق یک سنت جامعه شناختی و یک تقسیم بندی دو گانه از جوامع یعنی جوامع سنتی در مقابل جوامع جدید پرداخته اند؛ بطوریکه در یک سو، ما با جامعه سنتی - نقطه ای که توسعه نیافتگی از آن آغاز می شود - و در سوی دیگر با جامعه مدرن، نظیر جوامع دموکراتیک غربی

15- Ankre M. Hoogvelt. "The sociology of Developing societies" London, 1976, PP. 9-20.

روبرو هستیم .

فرض بر این است که تمام جوامع در یک مرحله شبیه به هم هستند و آن مرحله سنتی است و بالاخره این جوامع دگرگونی‌هایی را که در غرب اتفاق افتاده است، خواهند گذراند و به صورت جوامع «مدرن» در خواهند آمد. این عمل گذار از طریق اشاعه و با گسترش نظام‌های اجتماعی و سیاسی از نوع غربی به وجود می‌آید .

بر طبق نظریه ویلبرت مور (Wilbert moore) مفهوم نوسازی دلالت بر دگرگونی «کامل» یک جامعه سنتی و یا ماقبل مدرن به یک جامعه با انواع تکنولوژی و سازمان اجتماعی مربوط به آن دارد که از ویژگی‌های یک اقتصاد پیشرفته و ثروتمند از لحاظ سیاسی با ثبات، نظیر کشورهای پیشرفته دنیای غرب دارد.^{۱۶}

در این قسمت به برخی از شاخه‌های، مکتب نوسازی نظیر دیدگاه شاخص‌بندی مطلوب، مدل مرحله‌ای رشد رُستو، دیدگاه اشاعه فرهنگی و نظریه‌های مربوط به شرایط لازم برای توسعه، اشاره می‌شود .

۱-۱-۲- برداشت شاخص‌بندی نوع مطلوب - آرمانی :

در این شیوه برخورد با مسایل توسعه و دگرگونی فرهنگی، معمولاً خصائص عمومی یک اقتصاد توسعه یافته به عنوان خصائص مطلوب در نظر گرفته می‌شود و خصائص عمومی یک اقتصاد یا جامعه فقیر که به همان اندازه آرمانی است، روبروی آن قرار داده می‌شود . در این شیوه توسعه به منزله تحول از یک نوع به نوعی دیگر در نظر گرفته می‌شود . نمونه‌های کامل این شیوه را در کتاب «عوامل جامعه‌شناسانه در توسعه اقتصادی، اثر هوزلیترویا ساخت و پوییش در جوامع جدید» اثر پارسنز (Parsons) می‌توان یافت.^{۱۷}

چارلز کیندلبرگر Charles Kindleberger با توجه به برداشت اقتصاددانان

16- Moore, W. E. *Social change*: Englewood cliffs. New Jersey prentice Hall. Inc. 1963. P. 89.

17- Frank. "Sociology of Development of sociology" In *Dependence and under Development* 1972 PP. 321-397.

آن را برداشت شکافی (Gap-Approach) می‌نامد.^{۱۸} بنابه اعتقاد اقتصاددانان اگر ما شاخص‌های توسعه‌نیافتگی را از شاخص‌های توسعه‌یافتگی کم کنیم، آنچه باقی می‌ماند بر نامه توسعه کشورهای جهان سوم خواهد بود. جامعه‌شناسانی نظیر اسملسر Smelser هوزلیتز، اینرشتاد (Eisenstadt) با استفاده از آراء ماکس وبر و پارسنز در باب انواع آرمانی روابط اجتماعی به تفکیک میان ساختهای اجتماعی جوامع مدرن و سنتی پرداخته‌اند.

در حالیکه اسملسر از مفهوم تمایزات ساختی Structural differentiation برای تمیز میان جوامع قدیم و جدید سود برده است، هوزلیتز با استفاده از متغیرهای الگویی پارسنز از کتاب «نظام اجتماعی» به مطالعه توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی در جوامع جهان سوم پرداخته است.^{۱۹}

اسملسر را اعتقاد بر آن است که در جامعه پیشرفته، تمایزات ساختی یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی به‌طور کامل صورت گرفته است، در حالی که جوامع توسعه‌نیافته فاقد چنین تفکیکی هستند پس تغییر روی تفکیک متمرکز شده است و آن فرایندی است که طی آن واحدهای اجتماعی مستقل و تخصصی شده به‌جای واحدهای سنتی استقرار می‌یابند. اسملسر می‌گوید حالت تخصصی‌شدن در زمینه‌های مختلفی نظیر اقتصاد، خانواده، نظام سیاسی و نهادهای مذهبی بوجود می‌آید. مدلی که وی عرضه می‌کند توصیف تحولات اجتماعی است که با توسعه اقتصادی پیش می‌آیند. این دیدگاه را هوزلیتز بیان کرده است. نخست باید اشاره کنیم که مطالعات هوزلیتز مأخذی برای مدل تمایزات ساختی اسملسر در مطالعه روند توسعه‌یافتگی بوده است.^{۲۰}

۱۸- چارلز کیندل بروگر، توسعه اقتصادی، ترجمه رضا صدوقی، مؤسسه

عالی مدیریت کیلان ۱۳۵۱ ص ۵۷.

۱۹- مایرون وینر، نوسازی جامعه، ترجمه رحمت‌الله مراغه‌ای، ۱۳۵۰ ص ۹۵-۱۰۵.

۲۰- برای آگاهی بیشتر از آراء جامعه‌شناسان مکتب نوسازی مراجعه کنید به:

مصطفی‌ازکیا، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستائی، اطلاعات، ۱۳۶۴، بخش اول

مصطفی‌ازکیا، جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستائی در ایران، اطلاعات ۱۳۶۵.

هوزلیتر معتقد است که کشورهای توسعه یافته بر اساس خصیصه‌هایی نظیر عام‌گرائی، سمت‌گیری اکتسابی، تفکیک کارکردی Functional Specificity مشخص می‌شوند. در حالی که جوامع توسعه یافته بر اساس متغیرهایی مغایر با آن نظیر خاص‌گرائی، سمت‌گیری انتسابی و تداخل نقش‌ها (Functional diffuseness) مشخص می‌شوند.

هوزلیتر نیز همچون اسملسر انتقال از جامعه سنتی به جامعه جدید را از طریق حذف الگوهای سنتی می‌داند. بنابراین انتقال با حرکت از «تداخل» نقش‌های اقتصادی به سوی نقش‌های اختصاصی معین - که در کنش‌های متقابل میان افراد صرف نظر از موقعیت طبقاتی‌شان در جریان است مشخص می‌شود. هوزلیتر نتیجه‌گیری می‌کند که کشورهای توسعه یافته باید الگوی متغیرهای خاص کشورهای توسعه یافته را کنار گذارند و به پذیرش الگوهای کشورهای توسعه یافته بپردازند.

۴-۱-۴- نظریه مراحل رشد:

این دسته از نظریه‌ها بزرگ‌رشته از مراحل توسعه تا کیددارند. مشهورترین مدل، نظریه پنج مرحله‌ای روستو است. روستو گذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی را طی پنج مرحله به شرح زیر ذکر می‌کند:

الف - جامعه سنتی: جامعه‌ای است با تولید محدود و متناسب با آگاهی‌های علمی و تکنیکی مخصوص به خود: این جامعه‌ای کشاورزی است و بر حول محور خانواده یا کلان، سازمان می‌یابد و وجهه نظر مردم بر اساس نوعی تقدیرگرایی مزمین است.

ب- شرایط قبل از خیز اقتصادی: شرط لازم برای ورود به توسعه جامعه سنتی، وجود برخی عوامل از جمله الف- رواج این فکر که پیشرفت اقتصادی لازمه رسیدن به رفاه اجتماعی است. ب- آموزش لاقدرت در بخشی از جامعه. ج- به کارگیری پس‌اندازها در جهت ایجاد مؤسسات خصوصی یا عمومی توسط آنتروپرونها. د- ایجاد بانک‌ها و مؤسسات مالی. ه- افزایش سرمایه‌گذاری‌ها و گسترش تجارت. و- استقرار یک قدرت سیاسی مرکزی، است. یعنی این مرحله، مرحله انتقالی است بین جامعه سنتی و دوره بعدی.

ه - مرحله خیز اقتصادی : در این مرحله خاص است که تفاوت بین جامعه سنتی و توسعه یافته مشخص می شود. می بایست کلیه عوامل مرحله خیز تحقق یابد که در نتیجه آن سرمایه گذاری ها افزون و بهره وری کشاورزی زیادتر می شود. شهرها گسترش می یابد و مراکز جدید شهری ایجاد می شود.

و - مرحله بلوغ : که طی آن تولیدات صنعتی متنوع شده و صنعت در بخشهای جدیدی توسعه می یابد و تکنیک های جدید با صرفه تر و مؤثرتری ابداع می شود.

ز - مرحله مصرف توده وار که همراه است با بالا رفتن سطح زندگی در کل جامعه و نیز افزایش شمار کارمندان و کارگران ماهر و افزایش سرمایه گذاری ها در زمینه تأمین اجتماعی و بهداشت مشخص می شود.

این مدل بر تجربه انقلاب صنعتی بریتانیا استوار است. وی در کتاب خود به نام مراحل رشد اقتصادی^{۲۱} مدعی می شود که تمام جوامع از مراحل پنجگانه توسعه که فوقاً به آن اشاره شد، می گذرند، تحلیل او بر این محور قرار دارد که برای اینکه رشد اقتصادی به مرحله ای برسد که بعد از آن به طور خودکار ادامه یابد، نیاز به افزایش میزان سرمایه گذاری خواهد بود. روستو و هوزلیتز هر دو نیاز به ظهور نخبگان و صاحب کاران اقتصادی را که بتوانند فرایند توسعه را رهبری کنند لازم می دانند. تأکید بر روحیه کارفرمائی و انباشت سرمایه، مهمترین موضوعی است که در ادبیات مربوط به توسعه به آن اشاره شده است چنین به نظر می رسد که باید از این دو موضوع به عنوان درسی از تجربیات کشورهای غربی، پند گرفت و بطور خودکار آن را در مورد بقیه کشورهای دنیا نیز به کار برد، تا این کشورها بتوانند مرحله گذار را تکرار کنند. تأکید بر انباشت سرمایه تنها محدود به جامعه شناسان نمی شود، بسیاری از اقتصاددانان نیز مهمترین مشکل توسعه نیافتگی را کمیابی سرمایه دانسته اند^{۲۲}.

21- W. Rostow, *The stages of Economic Growth*, Cambridge university press, 1960, P.4.

۳-۱-۴ دیدگاه اشاعه DIFFUSIONIST APPROACH

این دیدگاه توسعه نیافتگی را از طریق اشاعه فرهنگی کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته بررسی می‌کند. این مدل شامل فرهنگ پذیری کشورهای توسعه یافته به پایتخت کشورهای توسعه نیافته صورت می‌گیرد و مراکز کشورهای توسعه نیافته نیز به نوبه خود عناصر فرهنگی جامعه توسعه یافته را به مراکز استان‌ها و مناطق داخل کشور اشاعه می‌دهند.

بنابراین دیدگاه از آنجا که توسعه باید از طریق فرهنگ پذیری و اشاعه فرهنگی صورت گیرد و از آنجا که کشورهای توسعه نیافته در مقابل اشاعه عناصر فرهنگی به کشور خود مقاومت می‌کنند و موانعی بوجود می‌آورند، توسعه نیافتگی این کشورها باقی خواهد ماند. در این دیدگاه توسعه نیافتگی به منزله جامعه «سنتی» مدل شاخص بندوی ایده‌آل به حساب آمده است.

شیوه اشاعه به ملت‌های جهان سوم پیشنهاد یا طرحی به منظور تحقیق و بررسی و رفع دلایل توسعه نیافتگی ارائه نمی‌دهد. برعکس محققان این شیوه به مردم کشورهای توسعه نیافته توصیه می‌کنند که منتظر بمانند و کمک‌های توسعه‌ای را که از خارج به آنان می‌شود، پذیرا گردند.

آنچه که باید از کشورهای توسعه یافته اشاعه پیدا کند، مهارت‌ها، تشکیلات، ارزش‌ها تکنولوژی و سرمایه است. در ارتباط با پخش و اشاعه سرمایه اعتقاد بر این است که چون کشورهای توسعه نیافته فقیر و فاقد سرمایه لازم برای سرمایه‌گذاری هستند برای کشورهای توسعه یافته دشوار و یا غیرممکن است توسعه یابند و از فقری که گریبان آنها را گرفته رهایی یابند. بنابراین کشورهای توسعه یافته و ثروتمند می‌توانند و باید به اشاعه سرمایه به این کشورها مبادرت ورزند تا موجبات پیشرفت و توسعه اقتصادی آنها فراهم آید. البته چنین نظری را پل باران (Paul Baran) مورد انتقاد قرار

آندره وگندرو فرانک جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی،

داده است.^{۲۳} محققانی نظیر باران ثابت کرده اند که اشاعه سرمایه از سوی کشورهای توسعه نیافته بطرف کشورهای پیشرفته صورت گرفته است. بنابر يك بررسی خروج سرمایه از کشورهای آمریکای لاتین معادل ۷/۳ درصد از کل درآمد ناخالص ملی این کشورها را در دهه ۱۹۷۰ تشکیل داده است.^{۲۴} این رقم دو تا سه مرتبه بیشتر از سرمایه ای است که کشورهای آمریکای لاتین «فاقد سرمایه» برای توسعه خود به سرمایه گذاری خالص اختصاص می دهند.^{۲۵} اما آنچه درباره تکنولوژی باید به آن اشاره کرد این است که تکنولوژی و اشاعه آن از يك ساخت انحصاری نظام اقتصادی در سطح جهانی، ملی و محلی ناشی می شود و در طی دوره توسعه نظام سرمایه داری کشورهای پیشرفته، اغلب آن نوع تکنولوژی را در اقمار خود اشاعه داده اند که کاربرد آن در خدمت منافع استعماری آنها بوده و کشورهای استعماری غالباً تکنولوژی کشورهای تحت سلطه خود را که با منافع و توسعه کشورهای خود در تضاد بوده از بین برده اند، چنانچه اروپائیان این کار را در مورد تأسیسات آبیاری و دیگر تکنولوژیهای کشاورزی هند و آمریکای لاتین انجام دادند و با انگلیسی ها در مورد تکنولوژی صنعتی هند، اسپانیا، پرتغال اعمال کردند.^{۲۶}

۲۳- بل باران، موريس لانگه، اقتصاد سياسي رشد، ترجمه فرهاد نعمانی،

انتشارات کتاب جیبی ۱۳۵۸.

۲۴- شرمین و وود، جامعه شناسی، دیدگاههای جدید و سنتی، ترجمه مصطفی

ازکیا، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶ ص ۲۰.

۲۵- همان مأخذ.

۲۶- برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به :

گوندرفرانک : جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه شناسی، ترجمه

سناجیان

سوزان جرج، چگونه نیمی دیگر می میرند، ترجمه مصطفی ازکیا، بخش چهارم

«تکنولوژی» انتشارات کیهان ۱۳۶۴.

ای، اف، شوماخر کوچک زیباست انتشارات سروش ۱۳۶۴.

مسیر، برداشتی نواز توسعه، گزیده اقتصادی، اجتماعی، شماره ۴۶، سال ۳۶۴ ص ۱۵.

۴-۱-۲- نظریه‌های مربوط به شرایط لازم برای توسعه :

درباره دیدگاه نظری نوسازی و به‌منظور بیان این نکته که چرا غرب توسعه پیدا کرد اما بقیه دنیا به‌چنین توسعه‌ای دست نیافت، محققان غربی به‌جستجوی برخی از عوامل مفقود در جوامع جهان سوم برآمده‌اند و علت توسعه نیافتگی این جوامع و عدم دستیابی به‌رشد اقتصادی آنها را در فقدان عوامل زیر جستجو کرده‌اند، برطبق این نظریه‌ها توسعه موقعی تحقق می‌پذیرد که ترکیب و میزان معینی از سرمایه‌گذاری و کمک‌های خارجی وجود داشته باشد. وقتی که در نتیجه دستیابی به‌میزان معینی از سرمایه، یک کشور به‌مرحله «جهش» (take-off) دست یافت. بعد از آن در همان مسیر اقتصادی که ملت‌های توسعه‌یافته قبلاً طی کرده‌اند، پیشرفت خواهد کرد.^{۲۷}

این نظریه پردازان اغلب توسعه را به‌عنوان یک پدیده اقتصادی، مورد نظر قرار داده‌اند و درباب شاخص‌های اجتماعی و غیر اقتصادی توسعه، نظیر سواد، بهداشت، مسکن و... نگرانی ندارند و معتقدند که افزایش سریع در تولید ناخالص ملی سبب می‌شود که توده مردم از فرصت‌های شغلی و اقتصادی و یا از توزیع عادلانه منافع اقتصادی سود ببرند.^{۲۸}

درباره مسأله عوامل مفقود، نظریه‌های دیگری هم وجود دارد که سرمایه را عامل مفقود نمی‌داند، بلکه به‌فقدان روحیه کارفرمائی در این جوامع اشاره می‌ورزند. یکی از صاحب‌نظران در این زمینه شومپتر است. به‌نظر وی آنتروپروبر کسی است که ارزش تکنیک و کالا و منابع را کاملاً درک می‌کند. وی برای به‌وجود آوردن یک واحد تولیدی پول فراهم می‌کند، بدون اینکه خود آدم پولداری باشد، عوامل تولید را به‌بهترین وجه گرد می‌آورد و با هم ترکیب و تلفیق می‌کند و از این ترکیب بهترین بهره را بدست می‌آورد.

عامل دیگری که شومپتر در رشد و توسعه اقتصادی به آن اهمیت داده است، پیشرفت دانش فنی تولید است. به‌نظر وی تحول دانش فنی هسته

27- Rostow. Op. Cit.

۲۸- گونار میردال، تئوری اقتصادی کشورهای کم‌رشد، ترجمه غلامرضا سعیدی.

مرکزی رشد اقتصادی است.^{۲۹}

شومپیتر به ابداعات و اختراعات و توسعه‌ای که دانش فنی بر اثر آنها پیدا می‌کند توجه زیادی کرده است. وی بین ابداع و اختراع تفاوت قائل است. به نظر وی اختراع عبارتست از کشف تکنیک جدید و ابداع به کار بردن اختراع است در تولید، یعنی اختراع را کار مخترعان و ابداع را وظیفه آنتروپرونرها می‌داند.

همچنین پاره‌ای از محققان به عوامل سیاسی و تأثیر برگزیدگان قوم در رشد و توسعه نظراتی ابراز کرده‌اند باتومور (Botomore) علاوه بر آنترو-پرونرها از رهبران ملیت پرست و مصلح و همچنین پیشوایان انقلابی یاد کرده و آنها را از عوامل عمده دگرگونی و پیشرفت می‌شمارد.^{۳۰} درباره مالکیت بسیاری از محققان گفته‌اند که عامل مهمی در رشد و یا وقفه اقتصادی است. مثلاً مالکیت فئودالی را عامل نامساعد برای توسعه دانسته‌اند و تغییر این نوع مالکیت را از راه اصلاحات ارضی، از جمله شرایط اولیه جهش اقتصادی قلمداد کرده‌اند.^{۳۱} گروهی از محققان به عوامل فرهنگی در پیشرفت اقتصادی اشاره کرده‌اند که بعضی از آنها را در اینجا یاد می‌کنیم.

– وجود معتقداتی که به زندگی ناسوتی و موفقیت در حیات مادی اهمیت می‌دهد.

– وجود معتقداتی که برای کار و کوشش ارزش قایل باشد و به جای فلسفه جبر از نظریه اختیار پیروی کند و فرد را در تعیین سرنوشت خویش و بهبود وضع خود مؤثر بداند.

– وجود عقایدی که اسراف و اتلاف را به‌ر شکل مردود بداند و موافق اندوختن و به‌کارگیری سرمایه در امور تولیدی باشد.

– وجود عقایدی که تحصیل علم و کسب فن را قدر شناسد و نیاز و شوق

۲۹- شومپیتر، کاپیتالیزم، سوسیالیسم، دموکراسی، ترجمه حسن منصور، تهران.

۳۰- باتومور، جامعه‌شناسی ترجمه سید حسن منصور، سید حسن حسینی، ۱۳۵۶.

به‌دائمی و کاردانی را در دل‌ها بیدار کند .
- وجود عناصری در فرهنگ قوم و نیز دریافت کلی جامعه که امید و انگیزه بهتر شدن و خوشتر زیستن و ارتقاء یافتن را در درون افراد پرورش دهد.^{۳۲}

خلاصه این که در جامعه سنتی، شخصیت فرد در جمع حل شده‌است، در حالی که در جامعه جدید شخصیت فردی از اسارت جمع رهائی می‌یابد . در جامعه‌ای که شخصیت فردی پرورش می‌یابد و اتکاء به نفس و قدرت تصمیم و عمل و گرایش به سلطه‌جوئی و ابتکار و خلاقیت در شخص پدید می‌آید، زمینه برای رشد سریع اقتصادی فراهم می‌شود . نوگرایی، در برابر سنت پرستی، عامل توفیق در زندگی عادی است . گرایش ذهنی که مردم نسبت به کار، ثروت، پس انداز، تغییر و مفاهیمی از این قبیل دارند، تأثیر شدیدی در وضع معاش آنان و درجه رشد اقتصادی جامعه ملی دارد .

۲-۲- نظریه وابستگی :

در سال‌های اخیر دیدگاه‌های نظری موانع داخلی «توسعه نیافتگی» به دلیل بی‌توجهی به مسأله امپریالیسم مورد حملات روزافزون نظریه پردازان مکتب وابستگی قرار گرفته‌است . نظریه پردازان مکتب وابستگی معتقدند که جوامع توسعه نیافته جزئی از کل یک نظام اجتماعی جهانی هستند.^{۳۳} مسأله اصلی که مورد تأکید نقادانه نظریه پردازان مکتب وابستگی قرار گرفته این است که بررسی توسعه جوامع جهان سوم بطور مجرد و بدون عنایت به توسعه جوامع پیشرفته ارزش چندانی ندارد . اینان اعتقادی به توسعه اقتصادی در طی مراحل متوالی ندارند و معتقدند که این جوامع در مرحله‌ای بسر نمی‌برند که کشورهای توسعه یافته امروزی سالیان پیش از آن گذشته‌اند . چنانچه فرانک می‌گوید « کشورهای توسعه یافته امروزی، هرگز توسعه نیافته

۳۲- مک کلند، انگیزش به‌نوسازی، در کتاب، نوسازی جامعه، اثر مایرون وینر،

ترجمه رحمت‌الله مراغه‌ای .

33- A. G. Frank, on CAPITALIST under Development, 1975.

نبوده‌اند، بلکه ممکن است از آنان بعنوان کشورهای بی توسعه یاد کرد»^{۳۴}. نظریه پردازان مکتب وابستگی معتقدند که توسعه نیافتگی محصول ساخت ویا ویژگیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نیست، بلکه تا حد زیادی نتیجه تاریخی ارتباط گذشته و مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه نیافته، (اقمار) و کشورهای توسعه یافته (مادر) است. بنابراین مسئله اساسی کشورهای توسعه نیافته این نیست که این کشورها چگونه به مرحله توسعه نظیر مدل اروپائی می‌رسند و این دعوی که تجربه تاریخی کشورهای توسعه یافته امروزی برای کشورهای در حال توسعه تکرار خواهد شد، ادعائی بی اساس است.

بنابراین در دیدگاههای جدید، اهمیت خاصی برای نقش اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی دنیا بعنوان متغیرهای تعیین کننده‌ای که سبب ایجاد، دوام و دائمی شدن توسعه نیافتگی می‌شود، قایل شده‌اند. البته چنین تفکری کاملاً دست اول نیست، زیرا مارکس درباره اهمیت توسعه نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی که سبب بهم پیوستگی سرنوشت جوامع توسعه نیافته و توسعه یافته می‌شود، سالها قبل، سخن گفته بود. مارکس معتقد بود که گسترش سرمایه‌داری در سراسر کره ارض شرایطی را در کشورهای توسعه نیافته ایجاد خواهد کرد که منتج به پوییش انباشت سرمایه و رشد اقتصادی به گونه‌ای مشابه با آنچه در غرب رخ داده، می‌شود. «کشوری که از نظر صنعتی بیشتر توسعه یافته است، به کشور کمتر توسعه یافته، تصویری از خود در آینده را نشان می‌دهد»^{۳۵}. اما چنانچه شواهد تاریخی نشان می‌دهد مارکس در این مورد نیز دچار اشتباه بود، زیرا که پویایی گسترش استعمار در نیمه دوم قرن نوزدهم سبب توسعه اقتصادی کشورهای مستعمره نشد. مهمترین مسأله‌ای که از لحاظ نظری مورد توجه مکتب وابستگی است ماهیت و علل توسعه نیافتگی است. از آنجا که از نظر این مکتب، ویژگی

34- Frank. Ibid. P. 3.

35- B. Turner. *Marx and the end of orientalism*, London, 1976, P. 20.

استوار بر خود بودن توسعه سرمایه‌داری در کشورهای استعمارگر و باز تولید (Reproduction) توسعه نیافتگی در کشورهای اقمار جزای یک روند واحد را تشکیل می‌دهند از این رو در این دیدگاه مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی معنی جدیدی پیدا می‌کند و از این تحلیل‌ها مفهوم جدید «وابستگی» "Dependency" بوجود آمده است.^{۳۶}

وابستگی را به عنوان طرف مقابل نظریه امپریالیسم تعریف کرده‌اند، اگر تحلیل روابط میان کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته بر جریانی متمرکز باشد که در کشورهای توسعه یافته بوقوع می‌پیوندند، نظریه استعمار را پدید می‌آورد. اما اگر این توجه به نیم دیگر معادله یعنی کشورهای توسعه نیافته معطوف شود، نظریه وابستگی را ایجاد می‌کند. در این معنی نظریه وابستگی تلاش می‌کند که جریاناتی را که در کشورهای استعمارزده ویا وابسته رخ می‌دهد، تبیین کند.

یکی از نظریه پردازان این مکتب آندره فرانک A. G. Frank است. وی علت اصلی عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته را دریافت خاص وابستگی این کشورها به قطب‌های سرمایه می‌داند و معتقد است که این رابطه بسیار نابرابر است. وی می‌گوید همانگونه که مراکز بزرگ سرمایه (مادرشهرها) کشورهای جهان سوم را خلق کرده‌اند، حیات اقتصادی، سیاسی اینگونه کشورها را نیز کنترل می‌نمایند. بطوری که کشورهای استعمار شده مانند دیپازونی حساس متأثر از فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری می‌باشند.^{۳۷}

بدنظر فرانک نظام سرمایه‌داری همواره کوشش در خلق مراکز بزرگ سرمایه «مادرشهر» دارد. این مراکز «مادرشهرها» با مادرشهرهای کوچکتر و کوچکترها با مراکز پائین تر ارتباط دارند. بطوریکه کوچکترها

36- A. G. Frank. "The development of under development" In Dependence and under development. OP. Cit. P. 6.

37- RoxBorough. *Theories of under Development*, London, 1979, Chapter, H.

«اقمار» بزرگترها محسوب می‌شوند. این ساخت وابستگی چون زنجیری بهم پیوسته و محکم از مادر شهر جهانی سیستم سرمایه‌داری شروع می‌شود و تا باین‌ترین و دورافتاده‌ترین بخش کشاورزی يك کشور جهان سوم ادامه پیدا می‌کند. به عبارت دیگر در درون کشورهای توسعه نیافته نیز میان پایتخت آن که به نسبت پیشرفته است و دورافتاده‌ترین و فقیرترین مناطق آن چنین رابطه استعمارگرانه‌ای وجود دارد. این زنجیره استعمار تنها به مناطق جغرافیائی محدود نمی‌شود بلکه رابطه میان مالک و دهقان نیز دقیقاً نوعی از شکل رابطه «مادر شهر - اقمار» است که قابل مقایسه است با ارتباطی که میان مناطق اقتصادی وجود دارد.^{۳۸}

یکی از ویژگیهای مشخص نظریه اجتماعی فرانک تلفیق دو پدیده کاملاً جداگانه (یعنی روابط استعمارگرایانه میان طبقات اجتماعی و روابط ناشی از انتقال مازاد اقتصادی میان مناطق جغرافیائی است) با استفاده از استعاره ساده ارتباط مادرشهر - اقمار می‌باشد. وی مدل نظری خود را در سطح جهانی چنین تصویر می‌کند. «يك زنجیره کامل از منظومه‌های متشکل از مادرشهرها و اقمار همه بخش‌های کل نظام را از مرکز مادر شهر اصلی در اروپا یا ایالات متحده تا دورافتاده‌ترین منطقه روستائی در آمریکای لاتین به یکدیگر مربوط می‌کند»^{۳۹}.

فرانک معتقد است که تنها راه حل مشکل جهان سوم قطع این روابط استعماری که با يك حرکت انقلابی و قطع دست بورژوازی ملی همراه است امکان پذیر می‌باشد.

۳- نتیجه گیری :

چنانچه در صفحات قبل مذکور افتاد بیشتر محققان هم خود را بر تجزیه و تحلیل عوامل منفی و بازدارنده توسعه مصروف داشته‌اند و در بیان اهمیت این عوامل چنان مبالغه کرده‌اند که گوئی موانع مذکور را ذاتی

38-Frank, on capitalist under development, P. 21.

39-Frank. The development of under development, OP. Cit. P. 14.

و بنیادی پنداشته‌اند. نظریه‌پردازان نوسازی به نوعی تقسیم‌بندی دوگانه سنتی مدرن از جوامع قائلند. نکته مهم این است که همه جوامع ماقبل صنعتی شبیه به یکدیگر نیستند. ساختهای اجتماعی متنوعی در میان این جوامع موجود است. دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم که محرکهای دگرگونی در جوامع فئودالی همانند جوامع قبیله‌ای و یا جوامع دموکراتیک و صنعتی است. کاربرد کلمه «سنتی» حاصل تصور باطلی از نوعی حالت سکون و عدم تحرك است. تحقیقات تاریخی در مورد کشورهای غیر غربی حکایت از باطل بودن چنین تصویری می‌کند. روستو درباره جامعه سنتی می‌گوید «جامعه سنتی به جامعه‌ای گفته می‌شود که ساخت آن در چارچوب کارکردهای تولیدی محدود بر اساس تکنولوژی ماقبل نیوتنی و مردمی با وجهه نظرهای متعلق به همین دوره سازمان یافته‌است»^{۴۰}.

ریمون آرون در باب نامناسب بودن این تعریف می‌گوید «مفهوم روستو از جامعه سنتی به دلیل کاربرد ناچیزی که دارد مرا می‌آزارد. این تعریف تمام جوامع گذشته را در یک مقوله قرار داده‌است درحالیکه در میان این جوامع به اجتماعات باستانی گینه نو و قبایل سیاه‌پوست آفریقائی و یا تمدن‌های قدیمی چین و هندوستان برخورد می‌کنیم که تنها ویژگی مشترکی که دارند، این است که هیچکدام نه جدید هستند و نه صنعتی. چنین مفهوم وسیعی واقعاً کاربردی ندارد»^{۴۱}.

با توجه به وضعیت عینی موجود در میان کشورهای در حال توسعه اعتبار تجربی سایر مفاهیم دیدگاه نوسازی نیز بسیار مورد تردید است. مثلاً جوامعی را که به اصطلاح دارای ارزشها و هنجارهای سنتی مغایر با رشد اقتصادی هستند جوامع سنتی قلمداد می‌کنند. بعنوان مثال می‌گویند که جامعه هند بر ارزشهای معنوی استوار است طرز تفکر کلاسیک در هند که بر اساس سرکوب امیال و حذف نهائی آنها قرار دارد، با توسعه اجتماعی و

40- Rostow. *The stages of Economic Growth*, cambridge university press, 1960. P. 4.

41- RoxBorough. *OP. Cit.* P. 44.

اقتصادی مخالف است .

قابل توجه است که درحالیکه نظریه پردازان نوسازی به نهادهایی نظیر نظام خانوادگی گسترده و یا تسلط گرایش به معنویات در زندگی اجتماعی و یا بی سوادی به عنوان موانع توسعه اقتصادی و اجتماعی توجه دارند، هرگز به مالکیت فئودالی و یا نیمه فئودالی که همراه با رباخواری و سوداگری است، به عنوان موانع رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی اشاره نمی کنند .

به همان ترتیب اعتبار مفهوم جامعه «مدرن» را نیز بسیاری از محققان مورد سؤال قرار داده اند . قبلاً برخی جامعه مدرن را تحت عنوان جامعه مبتنی بر مشارکت ذکر کرده اند . اگر چنین تعریفی مورد پذیرش قرار گیرد باید اشاره کرد که در جوامع سنتی نیز مشارکت به میزان زیادی وجود دارد . این را می توان به این صورت توجیه کرد که یا این جوامع حالت استثنائی دارند و یا اینکه این گونه جوامع را نیز می توان مبتنی بر مشارکت نامید، اما نه به شیوه جوامع مدرن^{۴۲} .

در مجموع می توان گفت که فکر تقسیم بندی دو گانه از جوامع سنتی و مدرن چیزی جز تلاش برای توصیف نوسازی به عنوان روندی که طی آن با افزودن عناصر مدرن، عناصر سنتی حذف می شوند، نیست^{۴۳} .

بطور خلاصه، نظریه پردازان نوسازی، مساله نوسازی را يك روند تدریجی دگرگونی از جامعه سنتی به سوی يك جامعه مدرن از طریق اشاعه و یا گسترش نظامهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از نوع غربی می دانند . گرچه این دیدگاه به زحمت می تواند از لحاظ تجربی موردی از چنین روند نوسازی را به ما نشان دهد . به طور مثال آیا هندوستان با گسترش تعلیم و تربیت انگلیسی و ایجاد راه آهن که از اوایل قرن نوزدهم صورت گرفته است به صورت يك جامعه توسعه یافته درآمده است یا اینکه چنانچه می بینیم علی رغم دو قرن ارتباط نزدیک با بریتانیا که طی آن تعلیم و تربیت انگلیسی، راه آهن، مالکیت حقوقی بر زمین، تکنولوژی غربی چه در صنعت و یا

42- Bernstien, et Al. *Development, Teory*, OP. Cit, P.85.

43- Frank. *Dependence and under Development*-OP. Cit. P. 321.

کشاورزی ارائه گردید هنوز به عنوان يك کشور در حال توسعه محسوب می‌شود. عناصر نوسازی ممکن است سبب ایجاد پاره‌ای دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی در هندوستان شده باشند، اما نتوانسته است رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی را بوجود بیاورد.

از سوی دیگر میان نظریه پردازان مکتب وابستگی مباحثه سخنی در باب توصیف شکل‌بندی اجتماعی کشورهای اقمار به وجود آمده است. گروهی به ارائه نظریه «آمیختگی شیوه‌های تولید پر داخنه‌اند» (بتلهايم Bettlheim, 1972, دویپر و ری Dupers & Rey 1973)^{۴۴} برخی دیگر از شکل‌بندی اجتماعی مستعمراتی (Colonial InTegrotion) سخن به میان می‌آورند، (بعنوان مثال حمزه علوی)^{۴۵} در مقابل سمیر امین^{۴۶} نظری شبیه به نظریه «آمیختگی شیوه‌های تولید» را ارائه داده است.

خلاصه اینکه بحث پیرامون ویژگی‌های ساختی کشورهای اقمار بی نتیجه مانده است زیرا نتیجه‌گیری سمیر امین درباره کشورهای آفریقائی بوده است حال آنکه حمزه علوی بیشتر مطالعات خود را به هندوستان محدود کرده است. به اعتقاد برخی از محققان نظیر لیز (Leys)^{۴۷}، کی^{۴۸} در نظریه وابستگی، «توسعه» به معنی توسعه سرمایه‌داری کشورهای استعمارگر غربی بدکار برده شده است. این نظریه، نوع توسعه‌ای را که کشورهای در حال توسعه می‌توانند و یا باید به آن برسند بیان نمی‌کنند.

44- Roxborough, OP. Cit. P. 46.

45- Hamza Alavi, The Politics of Dependence south Asian Review, Vol. 4. No. 2. 1971.

46- Samir Amin. Unequal Development, An Essay on social formtion of peripheral capitalism, 1976.

47- Colin, leys, under development and dependency "Journal of contemporary Asia" 1977. P. 91.

48- Geoffrey kay, Development & under development, London. 1977.

در مورد مفهوم مادرشهر جهانی «اقمار» (Center-Periphery) و وابستگی، لیز می گوید نظریه وابستگی هیچ تمیزی میان انواع مختلف کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته قایل نیست. طبق نظر لیز، پرتقال، ایالات متحده و ژاپن به یک طریق توسعه پیدا نکرده اند، بعلاوه درست هم به نظر نمی رسد که هندوستان، برزیل، هائیتی، و تانزانیا را نیز در یک مقوله واحد از توسعه نیافتگی قرار بدهیم.^{۴۹}

نتیجه اینکه امروزه گروهی به تبیین درونی توسعه نیافتگی گرایش دارند و در مقابل گروهی تأکید بر نقش بازار جهانی دارند و توسعه کشورهای جهان سوم را فقط بازتابی و یا پاسخی به دگرگونی های بیرونی می دانند. به نظر می رسد که بعضی از این نظریه ها که صرفاً به مدل های دگرگونی بیرونی تأکید دارند به همان اندازه نارسا هستند که مدل های دگرگونی درونزا، اما ترکیب این دو دسته از عوامل درونی و بیرونی در یک نظریه جامع به هیچ وجه کار آسانی نیست و هنوز در این زمینه نظریه ای جامع عرضه نگردیده است و آنچه گفته شده تصویری ناپیوسته و پراکنده دارد. مشکل دیگر این است که بسیاری از محققان اوصاف برخی از ممالک در حال توسعه را که غالباً بر اثر مشاهده ای آمیخته به ذهنیت شخصی دستگیرشان شده با علل و عوامل توسعه نیافتگی اشتباه می کنند و از این مطلب نیز غفلت دارند که قسمتی از خصوصیات اجتماعی و فرهنگی ملل در حال توسعه خود نتیجه عوامل عمیق تر دیگری است و ناگزیر در هر مورد باید معلوم گردد که آیا این خصوصیات اصیل است و از دیرباز وجود داشته است و یا تحت تأثیر عواملی تاریخی چون استعمار و نظایر آن ایجاد و تقویت شده است.

نکته دیگر این است که این نظریات بیشتر از تجربه اروپائی و احیاناً آمریکائی اقتباس شده است و لزوماً بر جوامع دیگر که در مراحل مختلف سیر تاریخی قرار دارند قابل انطباق نیست.

نتیجه ای که از این بحث به دست می آید این است که باید اصل نسبت را

پذیرفت و از تعمیم درباره علل رشد و توسعه و یا کم‌رشدی و توسعه نیافتگی چشم پوشید و به جای وضع قوانین کلی و عام، احوال خاص هر جامعه و فرهنگ و عوامل مخصوصی را که در آن به توسعه و یا توسعه نیافتگی منجر شده است، مورد پژوهش قرار دارد.

به نظر می‌رسد که اگر دید تاریخی را در بررسی ریشه‌های توسعه نیافتگی بپذیریم، باید به جای روش تحلیلی که علل یا عوامل پراکنده و غیر مرتبطی را ارائه می‌کند به روش ترکیبی یا تألیفی توجه شود و مجموعه به هم پیوسته عواملی (اعم از بیرونی یا درونی) که طی تاریخ یک جامعه خاص مشخصات اجتماعی، فرهنگی و روانی آن را پدید آورده و به توسعه و یا توسعه نیافتگی آن منتهی شده است، مورد مطالعه قرار گیرد.

